

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث به صورت سوم رسید، صورت سوم این بود که علم اجمالی متوسط است بین تنجس واقعی احد الامرین و علم به ملاقات؛ بین تنجس و ملاقات و علم به ملاقات. مثل این که شخصی از یک جایی عبور می‌کرده ناخودآگاه لباس او، دست او یا یک شیئی ملاقات می‌کند ولی این متوجه نمی‌شود، این به این ملاقات علم پیدا نمی‌کند. بعداً برایش علم اجمالی پیدا می‌شود که یکی از آن دو شیء متنجس است، یکی از آن دو شیء ای که درواقع یکی‌اش ملاقا است و این خبر ندارد که این ملاقا هست. و بعد علم اجمالی پیدا می‌کند یکی از این دوتا متنجس است بعد علم به ملاقات پیدا می‌کند که عجب دست ما هم به یکی از این‌ها یا لباس ما خورده. خب در این‌جا، این صورت یک شباهت به صورت اولی دارد یک شباهت به صورت ثانیه دارد. آیا ملحق به صورت اولی است یا ملحق به صورت ثانیه است؟ دو نظر در مقام وجود دارد. یک نظر این هست که ما باید از ملاقی اجتناب کنیم و یک قول این است که نه در این صورت اجتناب از ملاقی لازم نیست. محقق خوئی قدس سره در دوره‌ی قبل، قبل از مصباح الاصول قائل بودند به لزوم اجتناب از ملاقی در این صورت ولی بعد عدول کردند، در دوره‌ی مصباح الاصول عدول کردند و می‌گویند لزوم اجتناب ندارد. اما دلیل این که بگویم لزوم اجتناب دارد این هست که این شخص درست است که قبل از علم به ملاقات علم اجمالی برایش پیدا می‌شود که یا این شیء متنجس است یا آن شیء متنجس است و در آن موقع ملاقی در طرف علم اجمالی قرار نمی‌گیرد، چون هنوز علم به ملاقات اصلاً ندارد، بلکه شاید یقین به عدم ملاقات دارد، من خیلی مواظبت می‌کردم نه لباسم خورده به این چیزها، نه دستم خورده به این چیزها. پس قبل از این که علم به ملاقات پیدا کند در آن زمان یک علم اجمالی برایش پیدا می‌شود و آن این است که یا آن شیء متنجس است یا آن شیء متنجس است؛ و این ملاقی اصلاً طرف علم اجمالی نیست. بعد که علم به ملاقات پیدا می‌کند آن علم اجمالی منقلب می‌شود و متبدل می‌شود به علم اجمالی آخری که حالا این ملاقی هم از اطراف آن است. آن وقت می‌گفت یا آن متنجس است یا آن متنجس است یا الف متنجس است یا باء متنجس است، فقط همین بود علمش؛ الان که فهمیده عیایش، لباسش، دستش با باء ملاقات کرده آن علم اجمالی قبلی تبدیل می‌شود به یک علم اجمالی آخر که پس یا الف متنجس است یا باء و ملاقی‌اش که لباس من باشد دست من باشد. الان چنین علم اجمالی‌ای برایش پیدا می‌شود. و ان شئت قلت که علم اجمالی به این شکل هم می‌توان گفت برایش پیدا می‌شود که پس حالا یا دست من یا لباس من متنجس است یا آن الف. دست و لباس من چرا؟ برای این که با باء ملاقات کرده، اگر باء متنجس باشد پس این متنجس است. پس یا دست و لباس من متنجس است یا آن الفی که ملاقات نشده با آن که طرف ملاقا است. پس یک علم اجمالی جدیدی آن علم اجمالی قبلی متبدل می‌شود

منقلب می‌شود به یک علم اجمالی جدید. در این علم اجمالی جدید خب اگر شما قائل به علیت تامه باشید که خب روشن است که اصولی جاری نمی‌شود و همه‌ی اطراف وجوب اجتناب پیدا می‌کنند. اگر هم قائل به آن نباشید اصول در این‌جا جاری می‌شود تعارض می‌کند تساقط می‌کند. چون شارع اگر بخواهد اجازه بدهد بگوید همه‌ی این سه‌تا را، هم الف هم ب، هم این ملاقی را مرخص هستی این ترخیص در مخالفت قطعیه دارد. در بعضی دون بعض هم بخواهیم تطبیق کنیم ترجیح بلا مرجح است. بنابراین اصول هم تساقط پیدا می‌کند، هرکدام از این‌ها چه باء، چه الف، چه این ملاقی احتمال وجود تکلیف در آن هست مؤثنی نداریم، مؤثن ما اصول بود، اصول که تعارض کردند تساقط کردند. این وجه این است که محقق خوئی در دوره‌ی سابق مسأله را این‌جوری محاسبه فرموده و فرموده وجوب اجتناب این‌جا هست. ولی در دوره‌ی لاحقه متفطن شدند به این‌که این انقلاب و تبدیل حرف باطلی است؛ انقلاب، تبدیل؛ این‌جا وجود ندارد، انضمام علم اجمالی به علم اجمالی دیگری است نه تبدیل. تبدیل معنایش این است که آن قبلی اصلاً از بین می‌رود، مثل این‌که کسی علم پیدا کرد یا این فرش متجسس است یا آن فرش متجسس است، بعد دید نه آن فرش دیگری وجهی ندارد یا این فرش متجسس است یا عباى من؛ آن علم اجمالی قبلی اصلاً مثل شک ساری که یک کسی یقین به یک چیزی داشته و اصلاً در وجود آن شک می‌کند نه در بقائش که استصحاب بخواهد جاری کند، اصلاً شک می‌کند از اول من بیخود این علم را پیدا کردم. تبدیل، انقلاب معنایش این است که می‌فهمد آن علم قبلی‌اش درست نبوده که یا این فرش یا آن فرش، بلکه یا این فرش یا عبايش مثلاً، به این می‌گویند تبدیل و این‌جا چی هست؟ درست است. این‌جا اصلاً آن علم اجمالی قبلی هیچ فایده ندارد، توهم بوده، بیخود بوده، الان باید از آن فرش و عبايش اجتناب کند. ولی این‌جا این‌جوری نیست و در آن بیانی که ما گفتیم درحقیقت یک مغالطه‌ای در آن وجود داشت که ما می‌گفتیم انقلاب پیدا کرده به علم اجمالی آخر. یعنی آن علم اجمالی قبلی رخت بر بسته علم اجمالی جدیدی پیدا شده، نه علم اجمالی قبلی سر جایش باقی است. ملزم شده به آن علم اجمالی، یک علم اجمالی ... چون بالضروره الان به نفسم که نگاه می‌کنم می‌گویم یا الف متجسس است یا باء، حالا هم می‌گویم یا الف متجسس است یا باء، آن‌که سر جایش هست. و این مسأله بسیار مؤثر در حکم مقام است. چون وقتی علم اجمالی سابق محفوظ ماند پس به آن علم اجمالی سابق اگر تکلیف در الف باشد متجسس شده که آن علم اجمالی سابق است. حالا این علم اجمالی لاحق که منضم می‌شود یک طرفش کیست؟ یک طرفش همان طرف علم اجمالی قبل است و ما قبلاً گفتیم و بحث هم شد که اگر دوتا علم اجمالی داشته باشیم یکی متقدم یکی متأخر و یک طرف مشترک داشته باشند این علم اجمالی بعدی منجز نیست، چون المتنجز لا یتنجز ثانیاً. ما نمی‌توانیم بگوییم علم اجمالی ثانی برای ما تنجیزی آوری چرا؟ برای این‌که نمی‌دانیم شاید آن تکلیف همان طرفی باشد که قبلاً متجسس شده به علم اجمالی قبل و اگر تکلیف همان طرف باشد این علم اجمالی دوم دیگر دوباره نمی‌تواند تنجیز بیاورد روی آن. پس ما علم پیدا نمی‌کنیم به این‌که این علم دوم چیزی به گردن ما آورد، تنجیزی به گردن ما آورد، لعل چون احتمال آن می‌دهیم، اذا جاء الاحتمال بطل این‌که بگوییم این علم منجز است. پس بنابراین وقتی این‌طور شد علم اجمالی دوم نمی‌تواند بگوید از ملاقی اگر تکلیف روی ملاقی باشد منجز است، این را نمی‌تواند بگوید. وقتی نتوانست بگوید پس در مورد این ملاقی ما شک داریم وجوب اجتناب دارد یا ندارد؟ برائت جاری می‌کنیم یا قاعده‌ی طهارت جاری می‌کنیم یا استصحاب به بقاء طهارت جاری می‌کنیم. پس حق این است که می‌گوییم از این ملاقی وجوب اجتناب وجود ندارد. این فرمایش این محقق در دوره‌ی ثانیه.

عرض می‌کنم به این‌که... و حالا این‌جا این جهت را هم بگوییم تا... بعد ایشان این‌جا این نکته را هم تذکر می‌دهند که در این‌که ما از ملاقی در این‌جا لازم نیست اجتناب بکنیم فرقی نیست بین این‌که زمان معلوم بالاجمال ما و زمان ملاقات، که بعد علم به آن پیدا کردیم یکی باشد یا متعدد باشد. و بعبارۀ آخری زمان تنجس ملاقا با ملاقات یکی باشد در صورتی که ملاقا واقعاً متنجس شده باشد یا متعدد باشد. ما در صورت ثانیۀ این‌ها را با هم جدا کردیم و دوتا بحث جدا از آن‌ها کردیم، اما این‌جا این تقسیم را نکردیم، چون این‌جا هیچ فرقی نمی‌کند. حالا این مثالی که زدیم این‌که بعداً علم پیدا می‌کند که یا الف متنجس است یا باء متنجس است و این‌جور هم نیست که زمان ملاقاتی که من ناخودآگاه ملاقات کرده بودم و آن وقت علم نداشتم و حواسم نبوده، نه زمان ملاقات متأخر باشد از این‌که بعداً علم پیدا می‌کنم یکی از این دوتا قبلاً نجس شده بوده، قبل از این ملاقات؛ خب این یک وقت هم ممکن است نه، بعداً که علم پیدا می‌کنم زمان ملاقات و زمان تنجس یکی باشد، مثلاً دوتا سطل این‌جا است بعد یک چیزی توی این سطل وجود دارد این ندیده بوده، مثلاً انگشترش افتاده بوده توی این سطل یا یک چیزی، بعد خبرهم نداشته دیگر که این انگشتر ملاقات بوده با این آب، با این آبی که توی یکی از این سطل‌ها هست، توی آبی که در این سطل‌ها هست، خب علم اجمالی برایش پیدا شد، خبر ندارد انگشترش توی این افتاده، علم اجمالی برایش پیدا شد که یا این سطل متنجس است یا آب آن سطل متنجس است. بعداً دید که انگشترش توی دستش نیست، رفت نگاه کرد دید افتاده توی آن سطل، که علم به ملاقات بعد العلم الاجمالی پیدا شد. خب این‌جا اگر علمش این‌جوری باشد علم به تنجس پیدا کرد که مثلاً ساعت هشت افتاده و این انگشتر هم اگر بوده همان ساعت هشت افتاده بوده توی آن یا قبل از هشت افتاده بوده در آن سطل؛ خب زمان تنجس یا زمان معلوم بالاجمال با زمان این ملاقات و تنجس این یکی است. این‌ها حکم‌شان با هم فرقی نمی‌کند...

س: این‌جا باز یقیناً یک ذره معنا می‌دهد ...

ج: بله؟

س: توی این فرضی که در یک زمان به همان آن تنجس با آن ملاقات ...

ج: انقلاب نیست که ...

س: نه ببینید انقلاب چی می‌خواهد آقای خوئی بگوید؟ آقای خوئی می‌خواهد بگوید که شما از الان که تا حالا علم پیدا می‌کنی که انگشترت توی همان یکی از اینان هست الان می‌فهمی که اگر همان قطره‌ای که افتاده بود در همان روز در همان آنی که تنجس إما کأس الف إما کأس ب، در همان آن هم تنجس چی؟ آن انگشتر؛ این‌جا باز یقیناً ممکن است بگویند معنا بدهد، انضمام نیست این‌جا، این‌جا من موضوع را تا حالا دو چیز می‌دیدم بخاطر این‌که نمی‌دانستم مثلاً توی آن انگشتر است، این الان سه چیز است. اما در آن وقتی که وحدت زمانی ندارند بعداً ملاقات می‌شود این‌جا کاملاً انضمام است، یعنی یک علم اجمالی در زمان الف، در زمان تنجس اینان محقق بوده بعداً ثم لقی ید من با این یکی از آن‌ها، این‌جا ملزم می‌شود و این‌جا بحث المتنجس لا یتنجس پیش می‌آید. اما این‌جایی که در همان زمان بوده انقلاب بعید نیست حرف غریبی باشد.

ج: نه، ببینید طرف علم باید ببینیم بوده یا نبوده ...

س: نه نشده، انقلاب یعنی شده ..

ج: نه حالا عرض می‌کنم، این‌جا در واقع هم در این‌جا هم در آن‌جا این‌جا یعنی در واقع چی بوده؟ ملاقات که حاصل بوده، حالا زمانش یکی باشد یا نبوده؛ قبل از علم این شخص ملاقات بوده.

س: در یک زمان یا دو زمان؟ حرف سر همین است

ج: حالا، نه، می‌دانم. یک زمان و دو زمانی‌اش به این‌که علم متعلّق علم من و طرف علم من واقع شده یا نشده اثری نیست. بالوجدان طرف علم من او نبوده و تنجس واقعی گفتیم موضوع برای حکم نیست؛ تنجس واقعی، تنجس واقعی که تنجز نمی‌آورد که تا علم به آن نخورد. خب پس بنابراین در این حد فاصل که من بعداً علم به ملاقات پیدا می‌کنم؛ هنوز علم به ملاقات پیدا نکردم؛ در این حد فاصل علم اجمالی برای من پیدا می‌شود که یا این یا آن، بالوجدان در این حد فاصل که علم اجمالی برای من پیدا می‌شود طرف این علم فقط و فقط انائین هستند و او اصلاً نیست. اگرچه درواقع چه در آن صورت اولش چه در صورت دوم؛ این ملاقی هم متنجس شده بوده اگر واقعاً ملاقای آن متنجس بوده، در این هیچ فرقی نمی‌کند. ولی آن تنجس چون طرف برای علم اجمالی واقع نشده؛ تنجس پیدا نکرده، بعداً که من علم اجمالی پیدا ...، بعداً که ملاقات را می‌فهمم این‌جور نیست که علم اجمالی قبلی من چه در صورت اولای آن، چه در ثانیه منعدم بشود و یک علم اجمالی جدید برایم پیدا بشود که مثل شکّ ساری که بدانم غلط بوده، اشتباه کرده بودم. نه اشتباه نکردم....

س: نه، نه، نه، از چه ...؟ (یک لحظه) مغلطه نشود. از چه جهت مثل شکّ ساری نیست؟

ج: از جهت

س: (یک لحظه) از این جهت که در مقام شکّ ساری قطع ما یتبدل بالشکّ، تا حالا توی شکّ ساری این طوری است

ج: این‌جا این‌جور نمی‌شود. این‌جا این‌جور نمی‌شود

س: من فکر می‌کردم این طاهر است. بله، از جهت را هیچ کسی حرف نمی‌زند. انقلاب از ...

ج: انقلاب نیست دیگه

س: بابا تبدل و انقلاب وجه شبه آن به شکّ ساری این نیست که آن‌چه که اُما هو علیه بود که قطع باشد یتبدل بالشکّ، این مراد نیست. این‌که ما می‌گوییم مثل شکّ ساری یعنی این، یعنی بعد از آن که من می‌فهمم که این در یک آن واحد یتنجس، می‌فهمم که این علم اجمالی من یک چیزی به آن اضافه نشده بلکه کامل شده، تبدل به این معنا ...

ج: کامل هم نمی‌شود، هیچ اثری

س: چرا، کامل شده

ج: آن سر جای خودش است، یک علم جدید پیدا می‌کند

س: عیناً مثل شکّ ساری است. عیناً مثل شکّ ساری است

ج: اگر مثل شکّ ...، یعنی تبدیل پیدا می‌کند

س: تبدیل قطع به شکّ نیست. این است که همان معلوم ما در زمان خود آن معلوم یتبدل؛ برخلاف این که زمان دوتا باشد. وقتی زمان دوتا است من در زمان الف که تنجس الی عین، من نمی‌گویم تنجس انگشتر، علم اجمالی ما همین الان هم می‌گویم دوبا دارد نمی‌گویم سه‌پا دارد. توی آن وقتی که بهر زمان ندارد می‌گویم منضمّاً یک طرف و یک پا به این دوتا پا اضافه می‌شود می‌شود سه‌پا، می‌شود سه طرف، توی یک وحدت زمان ندارد می‌گویم انضمام است انقلاب نیست. یعنی من الان هنوز هم می‌گویم آن زمان دوتا چیز نجس بود. اما این جا که وحدت زمان دارد الان که می‌فهمم می‌گویم آن زمان دیگه دوتا چیز نجس نبود سه‌پا چیز نجس بود

ج: نه، می‌دانم، بله، می‌دانم

س: تبدیل از این جهت عین شکّ ساری است

ج: صبر کنید! می‌گویم سه‌پا چیز در آن زمان نجس بوده اما از این سه‌پا چندتای آن تنجز داشته؟

س: این را بعداً محاسبه می‌کنیم

ج: نه، می‌دانم، همین دیگه، همین را داریم می‌گویم

س: این حرف را بعداً باید محاسبه کنید

ج: من می‌دانم. آن وقت پس تنجز پیدا نکرده، آن علم که تنجز آور بود آن علم منتفی شد؟ از بین رفت؟

س: نه، تبدیل

ج: صبر کنید! حالا همین؛ پس علم قبلی سر جای خودش باقی است کار خودش هم انجام می‌دهد که آن تنجزی که آورده بود آن سر جای خودش موجود است که اگر آن تنجز در ملاقا بوده؛ متنجز است به همان علم، اگر در طرف ملاقا بوده متنجز است به همان علم، الان که می‌فهمم آن زمان یک امر آخری هم وجود داشته ولی من توجه به آن نداشتم؛ این که با آن علم، با آن علم آن طرف سوم که تنجز پیدا نمی‌کند. الان یک علم دیگری برای من پیدا می‌شود که در کنار علم قبل که عجب! علم قبل ما دو طرفی بود الان علم جدید برای من پیدا می‌شود که نه، از همان زمان البته نه این که ...، از همان زمان می‌فهمم یا الف متنجس بوده یا باء و این ملاقی،

س: تنجز علم و قاعده در ... این جور که می‌فرمایند نیست. قاعده در این جا واقعاً وجداناً به هر عرفی اگر

ج: خیلی عجیب است این وجدان شما که با وجدان ما مخالف است

س: می‌گویند از همان زمان منشأش این سه تا بوده، تبدیل ...

ج: بابا! می‌فهمم

س: تبدیل کاملاً معنا دارد

ج: درست است. والله می‌فهمم از همان زمان سه چیز ...

س: پس تبدیل به چه معناست؟ آقا سؤال دارم. آقای خوئی توی یک زمانی که به عنوان یک مجتهد خبیر این فرمایش را کرده؛ این حرف او منظورش چی بوده در انقلاب؟ شما هیچ وجهی را نمی‌توانید...

ج: خودش می‌فرماید

س: بابا! بعد از این که عدول کرده باید یک معنایی برای ... همیشه که عدول درست ...

ج: می‌فرمایند اشتباه کردم گفتم انقلاب

س: آقا، اشتباه نکرده، درست گفته ...

ج: بابا صریح فرموده، می‌فرماید

س: آقا انقلاب را شما صحیحاً برای مان معنا کنید.

ج: انقلاب یعنی آن از بین می‌رود می‌شود یک چیز دیگر

س: خب این حرف ...

ج: آقا، می‌گویم بابا! علم من قبلاً، آن علم قبلی من که از بین نمی‌رود که، یعنی الان می‌فهمم غلط می‌گفتم یا این متنجس است یا آن متنجس است، آن موقع برای من علم پیدا شد قبل از علم به ملاقات می‌گفتم یا این متنجس است یا آن متنجس است. حالا می‌فهمم اشتباه کردم. حالا هم همان حرف را می‌زنم

س: بله، بله، قبلاً می‌گفتند دون حالت ثالثه

ج: نه

س: قبلاً می‌گفتند دون حالت ثالثه، آن وقتی که من ... دون حالت ثالثه

ج: می‌دانم. آن علم که

س: ...

ج: نه آقای عزیز! آن را که می‌فهمم که آن علم هم از بین نرفته،

س: خب به این ...

ج: فقط می‌فهمم آن موقع یک جهلی هم داشتم. جهل نسبت به این را داشتم آن موقع،

اما نه این که آن علم از بین می‌رود. آن علم سر جای خودش است. الان برای من بآن که عجب! چون حواسم نبوده به این ملاقات، علم به ملاقات نداشتم پس نسبت به این که یک علمی؛ آن علم من یک طرف دیگر هم پیدا بکند چهل داشتم، پیدا نکرده، این است و الا آن سر جای خودش است. این ...

عرض می‌کنم به این که طبق حرف‌هایی که قبلاً عرض شد و گفتیم با مدعای ایشان در دوره لاحقه که می‌فرماید باید اجتناب بشود؛ با مدعای ایشان موافق هستیم. اما با دلیل ایشان موافق نیستیم. چرا؟ لما ذکرنا به این که؛ این که می‌فرماید المنتجز لا یتنجز ثانیاً قبول داریم کبرویاً اما صغرویاً تطبیق آن به مقام درست نیست. برای خاطر این که علم فی کلّ آن و زمان زمان تنجزآور است، نه یک تنجز در حدوث بیاید این تنجز همین طور باقی است. هر آن این جا تنجز وجود دارد. چرا؟ چون علم هست علم هی تنجز دارد. خب قبل از این که شما علم به ملاقات پیدا کنید آن علم قبلی شما همین در بستر زمان هی برای شما تنجز می‌آورد. الان که یک علم اجمالی جدید برای شما پیدا شد الان هم آن علم قبلی و هم این علم بعدی که منضم شده؛ هر دو اقتضاء تنجز دارد. معنا ندارد این جا بگویید این جا ما تنجز را با او حساب می‌کنیم می‌گوییم المنتجز لا یتنجز به این، خب شما بگو با این تنجز؛ آن قبلی تنجز نمی‌آورد. این جا مثل توارد دو علت بر معلول واحد می‌شود. این جا مثلاً این اتاق تاریک بود، یک مرتبه با هم دست زدیم دوتا لامپ را روشن کردیم. این جا می‌توانیم بگوییم که این روشنایی معلول این است دون این؟ یا معلول این است دون آن؟ این جا مستند به هر دو است. این جا هم یک تنجز در این آن پیدا می‌شود مستند به هر دو علم‌ها، هم آن علم هم این علم، خب حالا تنجز که می‌گوییم یعنی هر دو؛ اگر علت تأمه گفتیم تنجز حاصل می‌شود بعد، اگر علت تأمه نگفتیم خب هم این علم وجود دارد هم آن علم وجود دارد، اصول تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. پس بنابراین باز احتمال تکلیف در این ملاقی هم داده می‌شود. اصل مؤمن نداریم، باید اجتناب بکنیم.

بنابراین فرمایش محقق خوئی که می‌فرماید باید اجتناب کرد و بزرگانی که می‌گویند باید اجتناب کرد قبول است اما لا لذلك الدلیل که المنتجز لا یتنجز ثانیاً؛ بلکه به این دلیل که در این جاهم تعارض اصول می‌شود و بعد از تعارض اصول ما اصل مأمن نداریم پس بنابراین ...، اگر می‌گفتیم که مسلک آقاضیاء را قائل شدیم که علم اجمالی علت تأمه است که خب آن هم همین جور است. این تمام الکلام در صورت تمام کلامنا، در صورت ثالثه.

خب گفتیم محقق خوئی یک صورت را در حقیقت از محاسبه از قلم افتاده که وقتی ملاقات و علم ملاقات را حساب می‌کنی تارّه علم اجمالی قبل از هر دو است که صورت اولی بود. تارّه بعد از هر دو است که صورت ثانیه بود. تارّه این علم اجمالی متوسط است بین ملاقات و علم به ملاقات که این صورتی بود که ثالثه بود که در آن بحث می‌کردیم. صورت رابعه این است که همه این‌ها هم‌زمان است، مقارنت دارد. این از قلم افتاده حالا این. همین الان دوتا کأس موجود است؛ ملاقات هم حاصل و همین الان هم ملاقات حاصل شد هم علم اجمالی به تنجس این‌ها و هم این که علم به ملاقات دارد، همه با هم، این جا آیا ما از ملاقی باید اجتناب بکنیم یا نه؟ خب برحسب مبانی گذشته که اعلام داشتند دو وجه در این جا می‌شود وجود داشته باشد. یک وجه این است که اگر طبق مسلک شیخ قدس سره و آقای نائینی قدس سره بخواهیم مسئله را محاسبه بکنیم باید بگوییم از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم. چرا؟ برای خاطر این که نجاست ملاقی مسبب است. پس بنابراین اصل در ملاقی با وجود اصل در ملاقا و طرف، جاری نمی‌شود ولو زماناً یکی است اما این متأخر از آن است رتبه؛ یعنی ما شک در این که می‌کنیم آیا مثلاً این ملاقی که هم‌زمان بود

همه این‌ها، متنجس است یا متنجس نیست، این معلول چیه؟ مسبب از چیه؟ مسبب از این است که آیا آن ملاقا متنجس است یا متنجس نیست. شاید ملاقا متنجس نباشد آن طرفش متنجس است. پس شک در ملاقی در اثر این است. حالا که این‌جوری شد پس اصل در ملاقی در عرض آن‌ها جاری نمی‌شود. بنابراین اصل در ملاقا و طرف تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. می‌ماند اصل در ملاقی بلامعارض. طبق مسلک آن‌ها در این صورت باید بگوییم که نه، از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنی، خب این همان جواب‌هایی که آن‌جا اولاً تعدد رتبه این‌جا نیست، در تعدد رتبه یعنی مؤثر نیست در این احکام شرعیه. دو این‌که اگر مسلک محقق شهید صدر را گفتیم که اگر سبب و مسبب؛ اصل‌شان واحد باشد این‌جا طولیت ندارد.

س: متوافق باشد

ج: متوافق باشد طولیت ندارد. هر دو قاعده طهارت است، هر دو استصحاب است، هر دو مثلاً قاعده ...، هر دو استصحاب طهارت یا هر دو قاعده طهارت است. پس طبق آن مسلک و آن‌جور خواهیم حساب کنیم آن است؛ این هم جواب‌هایش که گفته شد.

و اما طبق مسلک تحقیق، این‌جا خب ما علم اجمالی سه طرفه پیدا می‌کنیم دیگه، یا دوتا علم اجمالی بگو یا یک علم اجمالی که یک طرف آن یک قلو؛ یک طرف آن دو قلو برای شما پیدا می‌شود که یا همان الان علم اجمالی برای من پیدا می‌شود که دیدم یک قطره افتاد، نفهمیدم توی این، ملاقات هم که همین الان شد و علم به ملاقات هم که همین الان دارم پس همین الان در نفس من علم اجمالی پیدا می‌شود که یا از آن طرف باید اجتناب بکنم؛ آن طرف متنجس است و باید از آن اجتناب بشود یا این طرف و این ملاقی که هست یا دوتا علم اجمالی یا آن است یا آن است یا این یا آن، همین الان در نفس این‌ها منعقد است، منقذ می‌شود. اگر گفتید علت علیّت تأمه دارد که خیلی خب! اگر هم آن را نگفتید تعارض اصول می‌شود تساقط می‌شود، هیچ کدام از این‌ها مأّن انسان ندارد. پس باید از همه‌اش اجتناب بکند. این هم بحث در صورت رابعه‌ای است که تکمیل می‌شود صور اربعه، این بحث تمام شد مال صور اربعه.

یک مطلبی از آقای آخوند قدس سره نقل کردیم که آقای آخوند فرموده در این مواردی که علم اجمالی یعنی وجود دارد و ملاقین وجود دارد؛ ایشان فرمود تارّه از ملاقا باید اجتناب کرد دون الملاقى، تارّه از ملاقی باید اجتناب کرد دون الملاقا، تارّه از هر دو هم ملاقی هم ملاقا باید اجتناب کرد. یک صورت رابعه‌ای هم گفتیم شیخنا الاستاد قدس سره فرمودند؛ گاهی هم در این موارد از طرف الملاقا باید اجتناب کرد دون الملاقى و الملاقا، ایشان بعد وارد این تثلیث آقای آخوند یا تربیع بگوییم یا تثلیث، حالا آقای آخوند تثلیث کردند دیگه، تثلیث آقای آخوند. وارد این بحث می‌شوند که قبلاً مختصراً عرض کردیم. ان شاء الله این هم در مسئله جلسه بعد که حالا نمی‌دانم آن جلسه بعد...

س: اعلام می‌شود، اطلاع‌رسانی می‌شود

ج: بله، آن را مطرح می‌کنیم و دیگه این بحث تمام می‌شود؛ وارد اقل و اکثر ارتباطی می‌شویم. مسئله مهم بعد که موارد شک در مکلف به تارّه متباین بود که این بحث‌ها همه از پارسال تا امسال در این صورت بود. حالا این صورت دوم آن که متباین نیستند بلکه اقل و اکثر هستند؛ ان شاء الله ...

خب به نظرم امروز که روز آخر حالا بحث است. دیگه هفته آینده که تعطیل است ولی
شنبه هفته بعد

س: هفت یک

ج: بله، حالا ما می‌آییم

س: 7/1

ج: حالا که ضبط می‌شود و بعد منتشر می‌شود دیگه ... ان شاءالله. اگر مزاحمتی این جا
نمی‌دانم

س: نه نه حاج آقا، همه چیز فراهم است ان شاءالله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.